

رابطه کیفیت زناشویی با موقعیت اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی خانواده

افسانه باقری کارشناسی ارشد

مدیریت آموزشی دانشگاه الزهراء (س)

چکیده

در این نوشتار با بررسی نظریه‌های مربوط به منشاء و چگونگی برقراری انسجام اجتماعی همچون نظریه‌های دورکیم، یارسونز و چلبی در حوزه‌ی جامعه‌شناسی و نظریه‌ی کانجر و همکارانش درباره‌ی چگونگی تأثیر وضعیت اقتصادی خانواده بر رابطه‌ی زناشویی، به تبیین رابطه‌ی کیفیت زناشویی با موقعیت اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خانواده از دیدگاه زنان می‌پردازیم. این امر از طریق مقایسه‌ی کیفیت زناشویی زنان در موقعیت‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی گوناگون و با بهره‌گیری از روش تحقیق پیمایشی انجام گرفته است تعداد مورد بررسی ۴۰۰ نفر از زنان دارای همسر (ساکن منطقه ۱۲ تهران) بودند و اطلاعات با استفاده از تکنیک پرسشنامه گردآوری شده است. نتایج حاصل از این پژوهش نشان می‌دهند که نه تنها کیفیت زناشویی با موقعیت اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خانواده رابطه دارد، بلکه کیفیت زناشویی با موقعیت فرهنگی خانواده در مقایسه با موقعیت اقتصادی، اجتماعی رابطه‌ی قوی‌تری دارد.

◀ کلید واژه‌ها: خانواده، کیفیت زناشویی، موقعیت اقتصادی، اجتماعی و

فرهنگی

مقدمه

خانواده بنیادی ترین نهاد اجتماعی در تاری و تمدن بشری است که از دیرباز مورد توجه بسیاری از اندیشمندان علوم مختلف، به ویژه جامعه‌شناسان بوده است، و هر یک از آنان بر اساس هدف‌ها و دیدگاه‌های خاص خود سعی در شناخت و فهم هر چه دقیق‌تر پویایی‌های رفتار و روابط متقابل اعضای آن، به ویژه همسران و تأثیرهای متقابل خانواده و جامعه بر یکدیگر داشته‌اند. علت این امر را می‌توان اهمیت خانواده به عنوان کانون اصلی زندگی فردی و اجتماعی، نقش و کارکرد آن در تکوین، رشد و تعالی شخصیت و کنش‌های فردی، چگونگی هویت فردی و اجتماعی و همچنین روابط و عواطف تنگاتنگ و بلندمدت اعضای خانواده به خصوص همسران دانست.

سیر تکامل و تحول خانواده از گذشته تا به امروز نشان می‌دهد که به دلیل تغییر و کاهش کارکردهای خانواده‌ی امروزی نسبت به نقش‌ها و ضرورت‌های این نهاد اجتماعی در گذشته، همسران امروزی فقط به برآوردن نیازهای اولیه، گذران عمر و پرورش فرزندان نمی‌اندیشند و خواهان مصاحبت و همراهی بیشتر با یکدیگر انسجام و سامان‌دهی روابط زناشویی؛ و همچنین افزایش و تعمیق کیفیت زناشویی خود هستند.

افزایش کیفیت زناشویی بی‌شک موجب می‌شود همسران با خوشبختی، رضایت‌مندی و آرامش روانی بیشتری در کنار یکدیگر زندگی کنند و همچنین شرایط و محیط مناسبی برای رشد، پرورش و بالندگی فرزندان در فضایی آکنده از مهر و محبت به وجود آورند. مسلماً چنین شرایطی زمینه‌ای مساعد برای پیشرفت‌های فراوان فردی، خانوادگی و اجتماعی خواهد بود.

عوامل فردی و اجتماعی فراوانی بر چگونگی کنش‌های متقابل همسران مؤثرند، که در این میان نباید از نقش و اهمیت موقعیت‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خانواده به عنوان عوامل زمینه‌ساز بروز رفتارهای گوناگون همسران، غافل بود. پژوهش حاضر نیز برای پاسخ به این سؤال‌های اصلی که: آیا کیفیت زناشویی با موقعیت اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خانواده رابطه دارد؟ و این‌که:

آیا کیفیت زناشویی با موقعیت فرهنگی خانواده بیش از موقعیت اقتصادی، اجتماعی آن رابطه دارد؟ انجام شده است.

از آن جا که چگونگی تعامل های زناشویی به عنوان مهم ترین رکن خانواده بیش از هر رابطه ای اجتماعی دیگر نیازمند انسجام، استحکام و سامان مندی است، در این بخش به طرح نظریه های تبیین کننده ی انسجام اجتماعی همچون نظریه های دورکیم، پارسونز و چلبی می پردازیم.

نظریه ی دورکیم

به اعتقاد دورکیم (۱۹۳۳) انسجام اجتماعی تنها نیرویی است که هدفها، واکنشها و چگونگی رفتار فردی انسان را تعیین می کند و تصمیم افراد تأثیر چندانی بر چگونگی کنش های آنان ندارد؛ زیرا در ساختار زیستی و بدن انسان نیرویی برای تنظیم خواسته های اجتماعی او وجود ندارد. به علاوه کنش های متقابل اعضای جامعه نیز تحت تأثیر نیروها و ساختارهای اجتماعی شکل می گیرند. وی بنیادی ترین منشاء انسجام اجتماعی را فرهنگ و نهادهای اجتماعی معرفی می کند و آن را دارای دو کارکرد مهم می داند. نخست این که انسجام و به هم پیوستگی اجتماعی امکان حمایت روانی اعضای جامعه را در وضعیت های بحرانی فراهم می کند و از نگرانی ها، فشارها و نیز از تأثیر بحران بر افراد می کاهد (کوزر و روزنبرگ، ۱۳۷۸، ص ۱۹۴). بنابراین در صورتی که افراد به وسیله تبادل اندیشه ها و احساسات خود، روابط منسجمی با اعضای خانواده، به خصوص همسران شان به وجود آورند، حمایت متقابل آنها به هنگام گرفتاری های شدید و درماندگی موجب می شود در فعالیت های جمعی شرکت کنند و این تکاپوهای جمعی آنان را حفظ خواهد کرد. دوم این که انسجام اجتماعی، دارای نقش کنترل و نظارت بر افراد است. در جوامع بسیار هم بسته و منسجم، مثلاً خانواده یا همسرانی که همبستگی خود را به شدت حفظ می کنند، به حال خود رها نمی شوند؛ به خدمت خانواده در می آیند؛ به جای منافع فردی به منافع جمعی می اندیشند و در نهایت فردگرایی و از هم گسیختگی کاهش می یابد.

همچنین او معتقد است ثبات و استواری نظام خانواده به تقسیم کار بر مبنای جنس بستگی دارد که موجب وابستگی به یکدیگر (همبستگی) می‌شود (برینکر هوف و وایت^۱، ۱۹۷۸، ص ۲۶۰-۲۵۹). بنابراین در صورتی که همسران نقش‌ها و وظایف خود را با استفاده از اصل تقسیم کار به خوبی ایفا کنند، رابطه‌ی زناشویی از ثبات، دوام و کیفیت بهتری برخوردار خواهد شد و استحکام و انسجام خانواده افزایش خواهد یافت.

مرور اجمالی نظریه‌ی دورکیم روشن‌گر آن است که اگر چه وی تأثیرات اجتماعی را تشریح می‌کند، اما به بحث کافی پیرامون کنش فردی و چگونگی ارتباط فرد با نظام‌های اجتماعی نپرداخته و انسان را موجود منفعلی که تحت سلطه‌ی نظام اجتماعی قرار دارد، معرفی می‌کند. وی حتی کنش متقابل میان افراد جامعه را نیز تحت تأثیر نظام‌های اجتماعی می‌داند. به روشنی واضح است، در تصویری که دورکیم از انسان ارائه می‌دهد، جایی برای ویژگی‌های روانی افراد، خلاقیت و آزادی آن‌ها باقی نمی‌ماند.

نظریه‌ی پارسونز

پارسونز (۱۹۴۱) با ارایه‌ی نظریه‌ای جامع توانست چگونگی کنش فردی و همچنین منشاء و چگونگی برقراری انسجام اجتماعی در سطح کلان را به خوبی تبیین کند. به نظر او برای شکل‌گیری "کنش اجتماعی معنی‌دار" وجود چند عامل ضروری است. اولین و مهم‌ترین عامل، انسان یا کنشگری است که عمل را آغاز می‌کند. سپس او بر اساس تمایلات و نیازهای خود از بین اهداف و مقاصد گوناگون و همچنین وسایل دستیابی به آن‌ها مناسب‌ترین را انتخاب می‌کند؛ در نتیجه کنش یا عمل یعنی انتخاب. بدیل‌ها (گزینه‌های) مختلفی که انسان از میان آن‌ها دست به انتخاب می‌زند دارای صفتهای اصلی زیر هستند:

۱) خاص‌نگری - عام‌نگری: ممکن است موضعی را به صورتی خاص و منحصر به فرد ببینیم یا آن را جزئی از یک رده کلی بدانیم. فرق بین نحوه‌ی رفتار من با فرزندان و با شاگردانم.

۲) عاطفی - بی طرف از نظر عاطفی: ممکن است به همه‌ی عواطفم اجازه‌ی دخالت در رابطه‌ام (با فرزندانم) را بدهم یا ممکن است از نظر عاطفی بی طرف باشم (با شاگردانم).

۳) کیفیت - عملکرد: ممکن است برای چیزی یا کسی به خاطر نقش خودش ارزش قابل باشم (فرزندانم) یا برای کاری که با آن می‌توانم بکنم و یا قابلیت وسیله‌ای بودنش (شاگردانم)، به آن اهمیت بدهم.

۴) همه جهت‌بینی - یک جهت‌بینی: ممکن است با رابطه‌ی کلی همه جنبه‌های یک موضوع سر و کار داشته باشم، یا فقط با کار خاصی در رابطه با موضوع (شاگردانم)، (کرایب، ۱۳۷۸، ص ۵۷) ارتباط داشته باشم. همیلتون^۱ علاوه بر ویژگی‌های بالا خصوصیت دیگری را ذکر می‌کند که عبارت است از:

نفع شخصی - نفع جمعی: این تقسیم‌بندی دوگانه، گرایش‌های کنش به سوی منافع فردی یا منافع و اهداف گروهی را در بر می‌گیرد. برای مثال، آیا کنشگر در یک کشتی در حال غرق باید خودش را نجات دهد و یا این‌که برای نجات دیگران کمک کند؟ (همیلتون، ۱۹۸۳، ص ۱۰۳)

به این ترتیب در صورتی خانواده و رابطه‌ی زناشویی منسجم و مستحکمی خواهیم داشت که اعضای آن، به‌ویژه همسران، همدیگر را انسانی منحصر به فرد و خاص ببینند؛ با استفاده از تمامی عواطفشان با یکدیگر ارتباط برقرار کنند؛ و رابطه‌شان مبتنی بر کیفیت باشد یعنی برای همسرشان به خاطر نفس او ارزش قابل باشند و به او به چشم وسیله یا ابزار نگاه نکنند. همچنین روابط آن‌ها باید همه جانبه باشد یعنی با همه‌ی جوانب و مسایل همسرشان سر و کار داشته باشند؛ و مبتنی بر منافع جمعی باشد؛ زیرا توجه به منافع فردی از استحکام خانواده و روابط زناشویی می‌کاهد. پارسونز همانند دورکیم، نیروی برانگیزنده‌ی کنش آدمی را کشش‌ها و تمایلاتی می‌داند که به وسیله‌ی ساختار و زمینه‌ی اجتماعی شکل می‌گیرند. به عبارت دیگر او نیز انسان را تحت

سیطره‌ی ساختارها و هنجارهای اجتماعی می‌بیند که تقریباً هیچ آزادی برای انتخاب ندارد. اما مهم‌تر این‌که او معتقد است نظام فرهنگی حتی بیشتر از ساختارهای نظام اجتماعی بر کنش آدمی تأثیر دارد. او فرهنگ را مجموعه‌ای از نهادهای الگودار سامان‌مند می‌داند که عناصر گوناگون نظام اجتماعی را به هم پیوند می‌دهد. به علاوه کنش متقابل میان کنشگران تحت تأثیر فرهنگ انجام می‌شود و فرهنگ، شخصیت و نظام اجتماعی را با هم ترکیب می‌کند. از آن جایی که فرهنگ بسیار نمادین و ذهنی است و به آسانی از یک نظام به نظام دیگر انتقال می‌یابد، می‌تواند از طریق اشاعه از یک حرکت کند، اما همین خصلت نمادین و ذهنی فرهنگ ویژگی دیگری به آن می‌بخشد که همان توانایی نظارت بر نظام‌های دیگر کنش پارسونز است. از آن‌جا که فرهنگ در نظام اجتماعی به صورت هنجارها و ارزش‌ها نمود می‌یابد و در نظام شخصیتی ملکه‌ی ذهن کنشگران می‌شود، می‌تواند بخشی از نظام‌های دیگر شود. اما نظام فرهنگی تنها بخشی از نظام‌های دیگر نیست؛ بلکه به صورت ذخیره‌ی دانش، نمادها و افکار، وجود جداگانه‌ای نیز برای خود دارد. این جنبه‌های نظام فرهنگی در دسترس نظام‌های اجتماعی و شخصیتی هستند؛ ولی به بخشی از آن تبدیل نمی‌شوند. (ریترز، ۱۳۷۴، ص ۱۳۸)، پارسونز همچنین به روابط عاطفی میان همسران در خانواده توجه دارد و خانواده را تنها نهاد موجود در جامعه می‌داند که می‌تواند عشق و محبت مورد نیاز برای رشد شخصیت انسانی را به بهترین نحو ارائه دهد. یک خانواده‌ی باثبات، روابط عاطفی را که بخش اجتناب‌ناپذیر زندگی انسان است، تسهیل می‌کند (اتکینسون، ۱۹۸۷، ص ۴۲۷). از سویی دیگر دو نقش متمایز، یکی وظیفه و عملکرد ابزاری، و دیگری نقش بیانگر یا احساسی که نشانگر تعامل عاطفی در گروه است را مطرح می‌کند و فرایند تخصیص نقش در خانواده، را تابع تفاوت‌های جنسی می‌داند؛ به این صورت که به مردها نقش ابزاری و به زنان نقش‌های عاطفی واگذار می‌شود. در جامعه، تفکیک نقش جنسیتی ضرورتی کارکردی برای ثبات زناشویی دارد و از

اهمیت خاصی برخوردار است اوپنهایمر^۱، ۱۹۷۷، ص ۳۸۹). نقش ابزاری شوهر در خوشبختی زناشویی بسیار مهم است. نقش اولی و اصلی شوهر حمایت مادی از خانواده می‌باشد و زن کارهای منزل و بچه‌داری را به عهده دارد. مسؤولیت اصل شوهر سازگاری با موقعیت‌های بیرون از خانواده است؛ در حالی که در اساس زن ارایه‌کننده‌ی عشق و محبت است و هر دو نقش ابزاری و عاطفی، برای حفظ و بقای خانواده ضروری‌اند. وقتی این تعامل به دلیل شکست زن یا شوهر در به عهده گرفتن تعهدها و وظایفشان قطع شود، نیروی مؤثر و عمده‌ی انسجام و هماهنگی زناشویی از بین خواهد رفت (برینکرهوف و وایت ۱۹۸۷، ص ۲۶۰-۲۵۹). اما تحقیقات کرانو و آرنف، فرضیه‌ی پارسونز یعنی تشکیل ساختار اجتماعی خانواده بر اساس تخصصی شدن وظایف و نقش‌های جنسیتی را تأیید نکردند (کرانو و آرنف^۲، ۱۹۸۷، ص ۴۶۴). اگرچه پارسونز جامع‌ترین و سنجیده‌ترین نظریه‌ی "عمل" را ارایه کرده است، اما بیشتر منتقدان معتقدند نظریه‌ی کنش اجتماعی او بیش از اندازه بر تعادل متوازن و روابط کارکردی تکیه دارد و نمی‌تواند تغییر و تضاد اجتماعی را به خوبی توضیح دهد. همچنین دیوید لاک وود از پارسونز به خاطر توجه بسیار به نظم هنجاریبخش جامعه انتقاد می‌کند. به نظر او در حیات اجتماعی عامل دیگری غیر از هنجارها و ارزش‌هایی که نظام عمل و نظام اجتماعی حول آن سامان می‌گیرند، دست‌اندرکار است و این عامل را زیر لایه‌ی مادی می‌نامد. مثلاً می‌توانیم بگوییم مردم کار می‌کنند، اما نه به خاطر پیروی از نظام هنجارها و ارزش‌هایی که کار کردن را خوب می‌داند، بلکه به این دلی که نفع مادی دارد که پایین‌ترین حد آن از گرسنگی نمردن است. اما نظریه پارسونز می‌تواند حیات اجتماعی را فقط به صورت یک نظام هنجاری و تحت کنترل ارزش‌ها ببیند نه نظامی که "مادی" هم هست (کرایب، ۱۳۷۸، ص ۶۷).

1- Oppenheimer

2- Crano & Aronoff

نظریه چلبی

چلبی با دیدگاهی تلفیقی، به مسأله‌ی نظم و انسجام اجتماعی، منشا و ضرورت آن، و همچنین مسایل و مشکلاتی که نظم اجتماعی با آن‌ها روبه‌روست پرداخت. بر اساس دیدگاه او، جامعه در سطح خرد از دو عنصر اساسی فرد و تعامل ساخته شده است. فرد از طریق نظام شخصیتی خود با جمع رابطه برقرار می‌نماید و نظام شخصیتی دارای چهار خرده نظام کارکردی است که عبارت‌اند از هوش، ظرفیت (توانایی) اجرا، هویت (خود) و تعهد (شکل ۱) (چلبی، ۱۳۷۵، ص ۱۷)

“اقطاب شخصیت”

ظرفیت اجرا		هوش
	شخصیت	
تعهد		هویت

شکل (۱) به نقل از: (چلبی، ۱۳۷۵، ص ۱۷)

به این ترتیب چلبی به کنشگر، قابلیت‌ها و توانایی‌هایی می‌بخشد تا بتواند از سلطه‌ی تمایلات نیازی که توسط ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی کنترل می‌شود، رهایی یابد و استقلالی به دست آورد که بتواند با استفاده از توانایی‌های خود در نظام‌های اجتماعی دخل و تصرف عاقلانه و فعالانه داشته باشد. به این وسیله او توانست نقطه‌ی ضعف نظریه‌ی دورکیم و پارسونز یعنی کنشگران بسیار منفعل را بر طرف کند. در نتیجه، کنشگران می‌توانند با استفاده از ابعاد شخصیت خود با تغییر برخورد کنند. چلبی می‌افزاید از لحاظ تحلیلی، تعامل دارای دو وجه ابزاری و اظهاری است. در تعامل صرفاً ابزاری، دیگری و تعامل برای کنشگر جنبه کاملاً ابزاری دارد. چنین تعاملاتی معمولاً زیاد انجام می‌شوند و بیشتر خصلت تصادفی و مشروط دارند. این‌گونه تعاملات نمی‌توانند به تنهایی دوام داشته باشند و خصلت تصادفی خود را از دست بدهند. اما آن‌چه افراد را به هم پیوند می‌دهد و باعث تکرار، دوام و متشکل شدن تعاملات می‌گردد، بعد اظهاری است. در بعد اظهاری، تعامل فرد حایز

ارزش درونی یا مصرفی است. به عبارتی تعامل هدف است و نه وسیله. بدین ترتیب می‌توان به صورت تحلیلی چهار نوع عمده تعامل را از هم تمییز داد که عبارت‌اند از: روابط مبادله‌ای، روابط قدرت، روابط گفتمانی، روابط ارتباطی (اجتماعی) (شکل ۲).

“انواع روابط اجتماعی”

مبادله		قدرت
گفتمانی	تعامل	ارتباطی

شکل (۲) به نقل از: (جلیلی، ۱۳۷۵، ص ۱۸)

در روابط مبادله‌ای کالا و خدمات مورد احتیاج دو طرف رد و بدل می‌شوند. در رابطه قدرت، دستورها رد و بدل می‌شوند. در روابط گفتمانی، اطلاعات و برداشتها جهت رسیدن به فهم و تفاهم رد و بدل می‌شوند و بالاخره در روابط اجتماعی، حق، تکلیف و عاطفه مبادله می‌شوند (همان، صص ۱۸-۱۷). از طریق تعامل اظهاری است که “ما” یا “اجتماع” یا “گروه اجتماعی” شکل می‌گیرد. یعنی سنگ‌بنای “ما” یا “اجتماع” تعامل است؛ مشروط بر این‌که تعامل صبغه‌ی اظهاری به خود بگیرد. برای “ما” نیز می‌توان چهار بعد قابل شد. بعد ابزاری که در این بعد، “ما” رابطه‌ی خود را با محیط خویش تنظیم می‌نماید؛ در بعد سیاسی نقش رهبری در “ما” مطرح می‌شود. نقش عمده‌ی بعد فرهنگی اطلاعات، انتقال آن‌ها و یادگیری است. در بعد اجتماعی که بعد محوری “ما” است تعاملات صورت می‌گیرد. سرانجام با تشکیل “ما” از نوعی نظم اجتماعی خرد می‌توان سخن گفت. این نظم اجتماعی همزمان در برگیرنده افراد، تعاملات و “ما” است. “ما”یی که خود از دو عنصر افراد و تعاملات تشکیل شده است. جهت حفظ ما و بالطبع حفظ الگوهای تعامل، نظم اجتماعی خرد حداقل در چهار بعد با چهار مشکل عام مواجه است که عبارت‌اند از: ۱- همفکری مشترک ۲- همگامی مشترک ۳- همدلی مشترک ۴- همبختی مشترک. وی

معتقد است هر گروه یا "ما"یی باید این چهار مسأله را در خودش حل کند؛ در غیر این صورت دچار اختلال می‌گردد (همان، صص ۱۸-۱۷). شکل (۳) این مشکلات را نشان می‌دهد.

"چهار مشکل نظم اجتماعی خرد"

همگامی		همبختی
	نظم خرد	
همدلی		همفکری

شکل (۳) به نقل از: (چلبی، ۱۳۷۵، ص ۱۹)

چلبی نیز همانند دورکیم و پارسونز اساس و بنیان نظم و انسجام اجتماعی را عاطفه و روابط گرم یا روابط با صبغه‌ی عاطفی مثبت می‌داند و معتقد است: نظم اجتماعی کاملاً عقلانی آن‌چنان که وبر فکر می‌کند، قابل تصور نیست (همان: ص ۲۱). کم و کیف روابط عاطفی و آرایش آن‌ها در جامعه تا حد قابل ملاحظه‌ای چند و چون نظم اجتماعی و اخلاق اجتماعی را مشخص می‌کند. در صورتی که به هر دلیل روابط گرم در عرض جامعه به سردی گراید و احساس تعلق کنش‌گران به جامعه سست شود، به همان نسبت اعتماد اجتماعی، نظم هنجاری و تعهدات جمعی و عمومی تضعیف می‌شوند (همان: ص ۱۵۷). از دیدگاه وی اگر خانواده را به عنوان یک نهاد اجتماعی در جامعه بدانیم، به عبارت دیگر اگر به دنبال ارتباط خانواده و جامعه و همچنین کارکردهای خانواده برای جامعه باشیم، باید این نهاد را به صورت شبکه‌ی نقش‌ها یا شبکه‌ی انتظارات و تکالیف در نظر بگیریم، اما در صورتی که خانواده را به عنوان یک اجتماع طبیعی کوچک در نظر بگیریم، آن را به صورت "مایی" دانسته‌ایم که در یک میدان تعاملی گرم با حریم نسبتاً مشخص به وجود آمده و اعضای "ما" نسبت به آن احساس تعلق و وابستگی عاطفی مشترک دارند و در مقابل، "ما" نیز به آن‌ها نوعی هویت مشترک اعطا می‌کند (همان: ص ۱۹۲). بر اساس این نظریه، می‌توان زن و شوهر را کوچک‌ترین و بنیادی‌ترین گروه اجتماعی در خانواده دانست که از زن، شوهر و تعامل‌های متقابل آنان تشکیل شده است. در

صورتی روابط زناشویی و به تبع آن خانواده منسجم و مستحکم خواهد شد که همسران روابط عاطفی گرم و صمیمی، احساس تعلق، و اعتقاد متقابل داشته باشند. و هنگامی این انسجام و ثبات حفظ خواهد شد که چهار مشکل همفکری، همدلی، همگامی و همبختی مشترک را در روابط خود حل کرده باشند.

کیفیت زناشویی

به طور کلی هدف از پژوهش درباره‌ی روابط زناشویی آن است که بتوانیم با بهره‌گیری از علوم مختلف حفظ، ثبات و انسجام خانواده کمک کنیم. در مطالعه‌ها و پژوهش‌هایی که تاکنون پیرامون زناشویی انجام گرفته است، مفاهیم و سازه‌های گوناگونی به کار گرفته شده‌اند، اما همان‌گونه که اسپنیر و لیوایز^۱ (۱۹۸۰) خاطرنشان کرده‌اند، شاخص‌های عملی رضایت‌مندی سازگاری و کیفیت زناشویی، بیش از سازه‌های دیگر استفاده شده‌اند (مارکس^۲، ۱۹۸۹، ص ۸۹۳). در این‌جا به تعمق درباره تفاوت‌های معنایی و موارد استفاده این سازه‌ها می‌پردازیم.

اغلب، رضامندی زناشویی را به صورت نگرش‌ها یا احساسات کلی فرد نسبت به همسر و رابطه‌اش تعریف می‌کنند (دینتون^۳ و همکاران، ۱۹۹۴۷ ص ۹۰، روچ^۴ و همکاران، ۱۹۸۱). یعنی رضامندی زناشویی یک پدیده درون فردی و یک برداشت ردی از همسر و رابطه است (برنشتاین، ۱۳۷۷، ص ۲۷) و هنگامی به کار می‌رود که واحد تحلیل فرد است و هدف تجزیه و تحلیل نگرش‌های ذهنی افراد (به‌جای نشانه‌های عملی) درباره همسر و رابطه‌شان است. چنین تعریفی از رضامندی زناشویی نشانگر آن است که رضامندی یک مفهوم "تک‌بعدی" و مبین "ارزیابی کلی" فرد نسبت به همسر و رابطه‌اش است (بردبوری^۵ و همکاران، ۲۰۰۰، ص ۹۷۵). اما بررسی پیشینه مفهوم سازگاری زناشویی نشان می‌دهد، این مفهوم غالباً برای اشاره به فرایندهایی که برای

1- Spanier & Lewis

2- Marks

3- Dainton

4- Roach

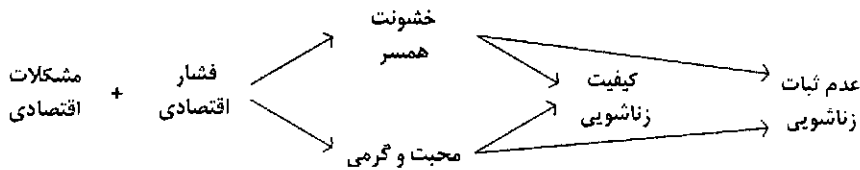
5- Bradbury

دستیابی به رابطه زناشویی هماهنگ و کارکردی ضروری است، در نظر گرفته می‌شود (اسپنیر و کل، ۱۹۷۹؛ اسپنیر ۱۹۷۶؛ لاک، ۱۹۵۱). در این خصوص رابطه به خوبی سازگار شده، به صورت رابطه‌ای که در آن زن و شوهر غالباً با یکدیگر در تعامل هستند؛ به ندرت در موضوع‌های مهم زناشویی با یکدیگر مخالف‌اند؛ به خوبی با هم ارتباط برقرار می‌کنند؛ و اختلاف‌هایشان را به گونه‌ای رضایت‌بخش و دو جانبه حل و فصل می‌کنند؛ تعریف می‌شود. اسپنیر، سازگاری را "فرایند"ی تعریف می‌کند که پیامدهای آن به وسیله میزان: ۱- اختلاف‌های مشکل‌آفرین همسران ۲- تنش‌های بین فردی و اضطراب فردی ۳- رضامندی زوجین ۴- انسجام زوجین ۵- همفکری درباره مسایل مهم زناشویی، مشخص می‌شود (سباتل ۱، ۱۹۸۸، ص ۸۹۶). بنابراین سازگاری مفهومی چند بعدی است که نه تنها فرد بلکه رابطه زناشویی او را در برمی‌گیرد و نسبت به رضامندی، از ویژگی‌های عینی‌تری برخوردار است.

اما دهه اخیر را می‌توان دهه به‌کارگیری و اهمیت روزافزون سازه کیفیت زناشویی دانست. علی‌رغم اختلاف‌نظرهایی که درباره مفهوم و شیوه ارزیابی کیفیت زناشویی وجود دارد، غالباً این سازه را مفهومی دانسته‌اند که از دو جزء تشکیل شده است که هم‌سازگاری و هم‌رضامندی (خوشبختی) زناشویی همچون همراهی، ارتباط خوب و عدم تضاد، که مشخصه‌های "رابطه به خوبی سازگار شده" هستند، و همچنین رضامندی زیاد از رابطه است. از این طریق سازگاری و رضامندی در یک مفهوم وسیع و جامع‌تر جای می‌گیرد (گلن ۲: ۱۹۹۰، ص، ۸۱۹). بنابراین کیفیت زناشویی مفهومی چند بعدی است که شامل ویژگی‌های درونی، نگرش کلی و همچنین ویژگی‌های عینی رابطه بین همسران است.

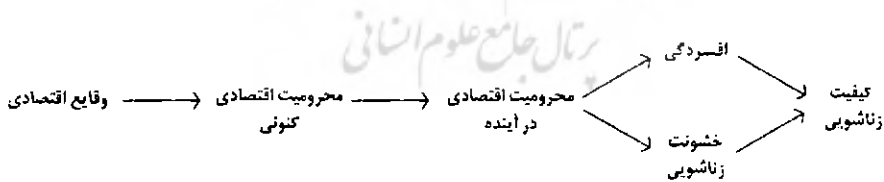
پیشینه پژوهش

یکی از مسایل بسیار مهم و مورد توجه متخصصین گوناگون، فرایند تأثیر وضعیت‌های مختلف از جمله موقعیت اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بر انسجام و استحکام خانواده، به‌ویژه کیفیت زناشویی می‌باشد، زیرا خانواده اولین نهاد اجتماعی است که حتی با کوچک‌ترین تغییرات موقعیتی دچار چالش‌های جدی می‌شود. نوسان‌های اقتصادی، اجتماعی، که موجب بی‌کاری، کاهش و یا قطع درآمد افراد جامعه شود، و یا فقر فرهنگی یعنی از بین رفتن و یا کم رنگ شدن ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی؛ کم شدن تعلق و اعتماد اجتماعی و روابط گرم و صمیمی میان اعضای جامعه؛ کاهش سطح آموزش و افزایش بی‌سوادی و یا کم‌سوادی، همگی خانواده و به‌خصوص روابط زناشویی را دستخوش مشکل‌های جدی همچون عدم سازگاری؛ خشونت و پرخاشگری؛ عدم امنیت روانی؛ از هم گسیختگی و فروپاشی؛ و خلاصه از بین رفتن بنیان‌های اساسی انسجام خانواده، می‌کند. لیکر و الدر^۱ (۱۹۸۳) از طریق ارزیابی میزان تنش و تضاد در روابط زناشویی نشان دادند که مشکلات اقتصادی (درآمد کم؛ از دست دادن درآمد؛ عدم ثبات شغلی) موجب کاهش کیفیت زناشویی می‌شود. (کانجر و الدر، ۱۹۹۰، صص ۶۴۳-۶۵۳). همچنین پژوهش‌های کانجر و همکارانش (۱۹۹۰) نشان دادند که تأثیر مشکلات اقتصادی، بر کیفیت زناشویی از طریق افزایش خشونت و کاهش گرمی و حمایت متقابل در روابط زناشویی نمود می‌یابد. بدین‌طریق که فشارهای اقتصادی موجب افزایش خشونت در تعامل‌های زناشویی و کاهش رفتارهای گرم و حمایت‌کننده زوجین نسبت به یکدیگر می‌شوند. میزان خشونت و یا گرمی و محبت در تعامل‌های زناشویی، پیش‌بینی‌کننده و همچنین همزمان با ابراز رضامندی و یا درماندگی زناشویی هستند. آن‌ها مدل زیر را برای تبیین بهتر این موضوع پیشنهاد کردند:



مدل تحلیلی در مطالعه کانجر و همکاران (۱۹۹۰، ص ۶۶۶)

مطالعه تازه‌تر کانجر و لسورنز^۱ (۱۹۹۴) نشان داد که فشارهای اقتصادی در احساسات همسران تأثیر منفی دارند که این اثر منفی به نوبه خود از طریق افزایش خشونت بین همسران اثرات مستقیم و غیرمستقیمی بر کیفیت زناشویی دارد. این مدل با وقایع اقتصادی ملموس، که ممکن است محرومیت اقتصادی به وجود آورد، شروع می‌شود و محرومیت اقتصادی با افسردگی و خشونت در تعامل‌های زناشویی مرتبط است. افسردگی و خشونت دو عنصر تشکیل‌دهنده احساسات منفی هستند که موجب می‌شوند اثرات محرومیت اقتصادی بر کیفیت زناشویی نمود یابد. بنابراین محرومیت اقتصادی که عبارت است از: احساس مشکل در برآوردن نیازهای اقتصادی کنونی و آینده، بر خوشبختی روانی تأثیر منفی می‌گذارد، و کاهش خوشبختی به صورت افسردگی و رفتار خشونت‌آمیز نسبت به همسر خود را نشان می‌دهد. مدل زیر تبیین‌کننده همین موضوع است: *مباحثات فرهنگی*



مدل نظریه‌ای رابطه بین شرایط اقتصادی و روابط زناشویی به نقل از:

کینون و پولکینن (۱۹۹۸: ۷۰۸)

مدل پیشنهادی کانجر و لورنز به طور جداگانه در مورد زنان و مردان به کار گرفته شد و همان طور که مطالعات پیشین نیز نشان می‌دادند، در واکنش به فشارهای اقتصادی، تفاوت‌های جنسیتی وجود دارد. بر اساس این پژوهش‌ها این فرایند برای مردان بیش از زنان تبیین کننده است؛ زیرا رفتار مردان نسبت به زنان رابطه قوی‌تری با مشکلات اقتصادی دارد (کینونن و پولکینن^۱، ۱۹۹۸، ص ۷۰۹-۷۰۸) انگیزه اولیه برای خشونت متقابل زوجین و کناره‌گیری آن‌ها، واکنش منفی شوهر و مشکلات اقتصادی است. فشارهای اقتصادی بیشترین تأثیر نامطلوب را بر نقش اجتماعی شوهر و هویت او داشته و در نتیجه ممکن است منفی‌نگری او را نسبت به خانواده تشدید کند. علت این امر نقش مداوم نان‌آوری مردان به عنوان منبع آغازین هویت آنان است و همچنین این که مردان به طور کلی از نظر رفتاری و احساسی بیش از زنان نسبت به مسایل و مشکلات اقتصادی آسیب‌پذیرند (همان، ص ۷۰۷). کینونن و پولکینن طی پژوهشی مدل کانجر و همکارانش را آزمودند و آن را تأیید کردند. آن‌ها همچنین استدلال کردند، عدم امنیت شغلی (بی‌کاری - کاهش حقوق و...)، فشارهای اقتصادی و همچنین فشارهای روانی بر افراد وارد می‌کنند. پژوهش‌های بسیاری نشان می‌دهند که در مقایسه با کارگران یدی (بقه آبی) مشغول به کار، کارگران بی‌کار دارای هم‌فکری، ارتباط و هماهنگی کمتری در روابط خانوادگی (لارسون، ۱۹۸۴) هستند و همچنین روابط پرتنش‌تری دارند (برومن و دیگران، ۱۹۹۰). به هر حال بی‌کاری از یکسو به‌طور منفی با رضامندی زناشویی و خانوادگی و از سوی دیگر با تغییر در خوشبختی زناشویی در ارتباط است (همان، ص ۷۰۷).

علاوه بر بیکاری یا اشغال و تأثیرهای آن بر زندگی خانواده و کیفیت تعامل‌های زناشویی، شغل و نحوه اشتغال، اعم از کار فکری یا بدنی، روند شغلی روزانه یکی از همسران یا هر دو؛ سطح زندگی که خود ناشی از میزان درآمد است؛ تأثیر رؤسا و همکاران بر فرد شاغل؛ و همچنین نقش کار در تعیین ساختار شخصیت انسان، باعث تفاوت روند زندگی و جو حاکم اجتماعی و فرهنگی در یک خانواده کارگر، دهقان، کارفرما و کارمند با یکدیگر می‌شود. مثلاً پایگاه اجتماعی کارگران و کارمندان - حتی

اگر از اختلاف دستمزدها چشم‌پوشی کنیم، بسیار متفاوت است. تأثیرپذیری بی‌واسطه انسان از محیط زندگی اجتماعی و نتایج حاصل از آن در کسب تجربه زندگی، از جمله عوامل مهمی هستند که برای تشکیل و رشد طرز فکر ویژه یک قشر اجتماعی ضروری هستند. این طرز فکر به نوبه خود، با نفوذ در نحوه مصرف؛ گذراندن اوقات فراغت و حتی نوع زندگی خانوادگی، عادت زندگی و طرز رفتار انسان‌ها را در حد بسیار وسیعی، تحت تأثیر قرار می‌دهد (روزن باوم، ۱۳۷۶، صص ۱۳۳-۱۳۴).

همچنین پژوهش‌های بسیاری تأثیر به‌سزای تحصیلات زن و شوهر را بر ثبات زناشویی و طلاق نشان داده‌اند، از آن جمله پژوهش سوث و اسپیتز^۱ (۱۹۸۶) است که رابطه مثبتی بین تحصیلات زن و شوهر و ثبات زناشویی یافتند (بومپس^۲ و دیگران، ۱۹۹۱؛ تزنگ و مر^۳، ۱۹۹۵). در همین رابطه، کربو اظهار می‌دارد که دسترسی به مواضع شغلی بالاتر، به طور فزاینده‌ای وابسته به کسب موفقیت در تحصیلات است، و اولسون استدلال می‌کند: "بدون شک موفقیت تحصیلی و پایگاه شغلی منجر به درآمد بیشتر می‌شود" (چلبی، ۱۳۷۵، ص ۱۹۲). بنابراین تحصیلات زن و شوهر، استحکام و ثبات زناشویی همچنین پایگاه شغلی و درآمد بیشتری را برای همسران به ارمغان می‌آورد و از این طریق بر انسجام خانواده می‌افزاید.

روش پژوهش

نوشتار پیش‌رو، مربوط به پایان‌نامه دوره کارشناسی ارشد تحت عنوان "رابطه کیفیت زناشویی با موقعیت اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خانواده" است. ابتدا با استفاده از چهارچوب نظری و پیشینه پژوهش، فرضیه‌ها استنتاج گردید و برای آزمون آن‌ها، زنان دارای همسر منطقه ۱۲ تهران به عنوان جامعه آماری در نظر گرفته شدند؛ سپس با بهره‌گیری از روش تحقیق پیمایشی، متغیرهای مطرح شده در فرضیه‌ها به شکل سؤال و از طریق پرسشنامه محقق ساخته در اختیار ۴۰۰ نفر از زنان دارای همسر منطقه ۱۲ تهران که با استفاده از روش نمونه‌گزینی تصادفی ساده انتخاب

1- South & Spitze

2- Bumpass

3- Tzeng & Mare

شده بودند، قرار گرفت. سرانجام داده‌های گردآوری شده، جهت آزمون فرضیه‌ها مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفتند.

در تجزیه و تحلیل داده‌ها از تکنیک‌های آماری همچون درصد فراوانی، ضریب خی دو، ضریب همبستگی رتبه‌ای اسپیرمن و... استفاده شد و نتایج زیر حاصل گردید.

بخشی از نتایج پژوهش

پس از بررسی رابطه تمامی ابعاد کیفیت زناشویی با موقعیت اقتصادی خانواده (درآمد زن و شوهر - میزان دارایی و ثروت) چگونگی رابطه این دو متغیر مورد تعمق قرار گرفت. همان‌گونه که جدول شماره (۱) نشان می‌دهد، بیشترین درصد فراوانی در خانه‌های میانی جدول یعنی کیفیت زناشویی و موقعیت اقتصادی متوسط قرار دارد. مقدار خی دو برای رابطه این دو متغیر ۶۹/۳۶ و در سطح کاملاً معنادار است. شدت همبستگی این دو متغیر با ضریب همبستگی رتبه‌ای اسپیرمن، (۰/۴۶۴) است. معنادار بودن این ضرایب نشان می‌دهد که با اطمینان بسیار می‌توان در جامعه مورد پژوهش، رابطه قوی‌تری بین این دو متغیر یافت. رابطه به دست آمده، تصادفی و یا ناشی از خطای نمونه‌گیری نیست.

جدول (۱) رابطه کیفیت زناشویی با موقعیت اقتصادی خانواده

موقعیت اقتصادی خانواده		کیفیت زناشویی	
۳	۲	۱	
۱۰	۳۵	۵۹	فراوانی مشاهده شده
۱۹/۸	۴۶	۳۸/۲	فراوانی مورد انتظار
٪۲/۱۵	٪۸/۸	٪۱۴/۸	درصد نسبت به کل
۱۳	۸۱	۶۲	فراوانی مشاهده شده
۲۹/۶	۶۹	۵۷/۳	فراوانی مورد انتظار
٪۳/۳	٪۲۰/۳	٪۱۵/۵	درصد نسبت به کل
۵۳	۶۱	۲۶	فراوانی مشاهده شده
۲۶/۶	۶۲	۵۱/۵	فراوانی مورد انتظار
٪۱۳/۳	٪۱۵/۳	٪۶/۱۵	درصد نسبت به کل

در نتیجه، فرضیه اصلی این پژوهش یعنی وجود رابطه بین دو متغیر کیفیت زناشویی و موقعیت اقتصادی خانواده تأیید شد. بررسی توزیع درصد فراوانی سطرها و ستون‌های جدول (۱) نسبت به کل نشانگر رابطه منحنی بین این دو متغیر است. موضوع قابل تعمقی که بر خلاف انتظار نشان می‌دهد، این است که هر اندازه موقعیت اقتصادی خانواده بهبود یابد، به همان نسبت کیفیت زناشویی افزایش نمی‌یابد. این امر می‌تواند به این دلیل باشد که در موقعیت اقتصادی پایین، نداشتن درآمد کافی و عدم تأمین مالی هزینه‌های زندگی، افزایش مشکلاتی همچون خشونت، پرخاشگری؛ کناره‌گیری همسران؛ و همچنین کاهش گرمی و محبت در روابط زناشویی را در پی خواهد داشت و در نتیجه کیفیت زناشویی کاهش می‌یابد. همچنین ممکن است برخی از زنانی که در موقعیت اقتصادی پایین قرار دارند به جای ابراز واقعیت‌ها، آمال و آرزوهای خود را ابراز کرده باشند و کیفیت زناشویی آن‌ها بیش از آن‌چه در واقعیت هست، ارزیابی شده و در گروه متوسط و بالا قرار گرفته باشند؛ زیرا همیشه آن‌چه مردم درباره زناشویی‌شان ابراز می‌کنند، با آن‌چه که آن‌ها در واقعیت انجام می‌دهند، منطبق نیست (ویگل و بلارد ریچ، ۱، ۱۹۹۹، ص ۲۶۸). همچنین ممکن است همسرانی که در موقعیت اقتصادی بسیار خوب قرار دارند، از کیفیت زناشویی پایین یا متوسط برخوردار باشند. به این علت که احتمالاً آن‌ها برای حفظ موقعیت اقتصادی و یا افزایش درآمدشان به کار و تلاش بیشتری می‌پردازند و به این ترتیب فرصت کافی برای تعامل متقابل، انجام فعالیت‌های مشترک و... ندارند. به علاوه ممکن است به علت تمول فراوان، دل‌مشغولی‌های دیگری بیرون از منزل داشته باشند که تمامی این عوامل موجب کاهش کیفیت زناشویی آنان می‌گردد. افزون بر این اکثر مردم تمایل دارند کیفیت زناشویی خود را متوسط ارزیابی کنند (پمنتل^۲، ۲۰۰۰) در نتیجه، فراوانی خانه‌های میانی جدول نسبت به کل بیشتر می‌شود و رابطه این دو متغیر شکل منحنی به خود می‌گیرد.

کیفیت زناشویی و موقعیت اجتماعی خانواده

بررسی رابطه کیفیت زناشویی با موقعیت اجتماعی خانواده (اشتغال - منزلت شغلی زن و شوهر) با استفاده از جدول (۲) بیانگر این مطلب است که بیشترین درصد فراوانی در کیفیت زناشویی و موقعیت اجتماعی متوسط قرار دارد. مقدار خی دو به دست آمده از رابطه این دو متغیر ۶۹/۳۷ و در سطح کاملاً معنادار قرار دارد.

جدول (۲) رابطه کیفیت زناشویی با موقعیت اجتماعی خانواده

موقعیت اجتماعی خانواده			کیفیت زناشویی
۳	۲	۱	
۱۲	۳۷	۶۷	فراوانی مشاهده شده
۱۶/۲	۵۱/۹	۴۷/۸	فراوانی مورد انتظار
%۳	%۹/۳	%۱۴/۸	درصد نسبت به کل
۲۰	۸۴	۶۴	فراوانی مشاهده شده
۲۳/۵	۷۵/۲	۶۹/۳	فراوانی مورد انتظار
%۵	%۲۱	%۱۶	درصد نسبت به کل
۲۴	۵۸	۳۴	فراوانی مشاهده شده
۱۶/۲	۵۱/۹	۴۷/۸	فراوانی مورد انتظار
%۶	%۱۴/۵	%۸/۵	درصد نسبت به کل

در نتیجه با اطمینان فراوان بین کیفیت زناشویی و موقعیت اجتماعی خانواده رابطه مثبت و معنادار وجود دارد. شدت این همبستگی بر اساس ضریب همبستگی اسپیرمن (۰/۴۳۴) است.

بنابراین فرضیه اصلی این پژوهش یعنی رابطه کیفیت زناشویی با موقعیت اجتماعی خانواده تأیید می‌شود. اما نکته قابل توجه باز هم منحنی بودن شکل رابطه این دو متغیر است که نشان می‌دهد با افزایش موقعیت اجتماعی خانواده به همان نسبت کیفیت زناشویی افزایش نمی‌یابد. از میان دلایل متعددی که می‌توان برای چگونگی این رابطه ذکر کرد، دلایل زیر قابل اهمیت‌تر می‌نماید:

نخست آن که در این پژوهش شاخص‌های موقعیت اجتماعی علاوه بر اشتغال زن و شوهر، منزلت شغلی آنان نیز در نظر گرفته شده است؛ در نتیجه همسرانی که دارای رتبه‌های شغلی بالا و بسیار بالا هستند، حتی نسبت به کسانی که مشاغل پایین دارند، ممکن است به علت مشغله فراوان و خستگی مفرط، مدت زمان کمتری را در کنار همسر خود سپری کنند؛ فعالیت‌های مشترک کمتری داشته باشند؛ فرصت کمتری برای مشارکت در تربیت فرزندان و کمک و همکاری در منزل داشته باشند، که همه این عوامل موجب کاهش کیفیت زناشویی آن‌ها خواهد شد. البته نتایج حاصل از تحلیل عامل نشان داد بار عاملی شغل مرد بیش از شغل زن است، یعنی در تبیین موقعیت اجتماعی خانواده سهم شغل مرد بیشتر است بنابراین شغل مرد و منزلت شغلی او بیش از شغل زن با کیفیت زناشویی رابطه دارد.

کیفیت زناشویی و موقعیت فرهنگی خانواده

شایان ذکر است که اگرچه موقعیت فرهنگی خانواده دارای شاخص‌ها و اجزای بسیار متفاوت و گوناگونی همچون ارزش‌ها، عقاید، نگرش‌ها و یا میزان مطالعه و انجام فعالیت‌های فرهنگی است، اما در این پژوهش فقط به دو جزء آن یعنی تحصیلات زن و شوهر اکتفا کرده‌ایم. جدول (۳) بیانگر چگونگی رابطه بین این دو متغیر است. همچنان که مشهود است بیشترین فراوانی متعلق به موقعیت فرهنگی و کیفیت زناشویی متوسط است. نکته قابل توجه، درصد فراوانی افرادی است که در موقعیت فرهنگی بالا و کیفیت زناشویی پایین قرار دارند که فقط ۱٪ کل نمونه مورد پژوهش با وجود موقعیت فرهنگی بالا کیفیت زناشویی پایین داشتند. مقدار خی دو به دست آمده از رابطه این دو متغیر ۸۰/۲۵ و در سطح کاملاً معنادار قرار دارد. یعنی بی‌هیچ شکی بین کیفیت زناشویی و موقعیت فرهنگی خانواده رابطه وجود دارد. شدت این رابطه با ضریب همبستگی رتبه‌ای اسپیرمن (۰/۷۶۳) و مثبت است. در نتیجه بین کیفیت زناشویی و موقعیت فرهنگی خانواده رابطه قوی، مثبت و معناداری وجود دارد.

جدول (۳) رابطه کیفیت زناشویی با موقعیت فرهنگی خانواده

موقعیت فرهنگی خانواده			کیفیت زناشویی
۳	۲	۱	
۴	۴۷	۴۸	فراوانی مشاهده شده
۲۱/۸	۵۵/۹	۲۱/۳	فراوانی مورد انتظار
%۱	%۱۱/۸	%۱۲	درصد نسبت به کل
۳۳	۱۰۹	۲۵	فراوانی مشاهده شده
۳۶/۷	۹۴/۴	۳۵/۹	فراوانی مورد انتظار
%۸/۳	%۲۷/۳	%۶/۳	درصد نسبت به کل
۵۱	۷۰	۱۳	فراوانی مشاهده شده
۲۹/۵	۷۵/۷	۲۸/۸	فراوانی مورد انتظار
%۱۲/۸	%۱۷/۵	%۳/۳	درصد نسبت به کل

در نتیجه دیگر، فرضیه اصل این پژوهش یعنی رابطه کیفیت زناشویی با موقعیت فرهنگی خانواده تأیید شد. با افزایش تحصیلات زن و شوهر، میزان عشق، صمیمیت و تعهد؛ درک متقابل؛ مشارکت و تفاهم در تصمیم‌گیری‌ها؛ همراهی در انجام کارها و گذراندن اوقات فراغت؛ توافق در تربیت فرزندان و... افزایش می‌یابد.

لازم به ذکر است مقایسه ضریب‌های همبستگی رتبه‌ای اسپیرمن بین کیفیت زناشویی و موقعیت اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خانواده نشان می‌دهد که شدت رابطه موقعیت فرهنگی بسیار بیشتر از دو متغیر دیگر است. پس فرضیه دیگر این پژوهش، یعنی رابطه قوی‌تر کیفیت زناشویی و موقعیت فرهنگی خانواده نسبت به موقعیت‌های اقتصادی و اجتماعی تأیید شد.

پیشنهادی کاربردی و عملی به همسران

بر اساس نتایج حاصل از این پژوهش بین اجزای مختلف نظریه چلبی همبستگی بسیار قوی‌ای وجود دارد؛ به عبارت دیگر مثلاً با کاهش همدلی از میزان همفکری، همگامی و همبختی کاسته خواهد شد، در نتیجه بر همسران

است که بدانند در صورتی که همدلی‌شان کم است، نباید توقع همفکری، همگامی و یا همبختی زیادی داشته باشند. از سوی دیگر همسران به هنگام درگیری با مشکلات اقتصادی و اجتماعی، باید بسیار مراقب میران مهر، محبت و همدلی در روابط خود باشند؛ چرا که درگیری با مشکلات موجب افزایش خشونت و کاهش تعاملات محبت‌آمیز میان همسران می‌گردد.

پیشنهادی کاربردی و عملی برای مسؤولین فرهنگی و آموزشی کشور

از آن‌جا که تأثیر فرهنگ بر شخصیت، کنش‌های متقابل میان افراد و به‌ویژه تعاملات میان همسران انکارناپذیر می‌باشد، بر مسؤولین فرهنگی و آموزشی کشور است تا شیوه‌های همدلی، همفکری و همگامی را از همان اوان کودکی و نوجوانی به فرزندان این کشور بیاموزند و به جای انباشتن ذهن آنان با مسایلی که ممکن است اصلاً در زندگی آینده‌شان به‌کار نرود، نحوه برخورد با مشکلات مختلف و چگونگی حل کردن آن‌ها را به دانش‌آموزان آموزش دهند.

منابع فارسی

- ۱) برونشتاین، فیلیپ، اچ و برنشتاین، مارس‌ی تی؛ (۱۳۷۷)؛ شناخت و درمان اختلافات زناشویی؛ ترجمه سهرابی، رضا؛ تهران؛ مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- ۲) توسلی، غلام‌عباس؛ (۱۳۷۰)؛ نظریه‌های جامعه‌شناسی؛ چاپ دوم؛ تهران؛ انتشارات سمت.
- ۳) چلبی، مسعود؛ (۱۳۷۵)؛ جامعه‌شناسی نظم، تشریح و تحلیل نظریه نظم اجتماعی؛ تهران؛ نشر نی.
- ۴) روزن باوم، هایدی؛ (۱۳۶۷)؛ خانواده به منزله ساختاری در مقابل جامعه؛ ترجمه مهدوی، محمدصادق؛ تهران؛ مرکز نشر دانشگاهی.
- ۵) ریتزر، جورج؛ (۱۳۷۴)؛ نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر؛ ترجمه ثلاثی، محسن؛ تهران؛ انتشارات علمی.
- ۶) کرایب، ایان؛ (۱۳۷۸)؛ نظریه‌های مدرن در جامعه‌شناسی: از پارسونز تا هابرماس؛ ترجمه مهاجر، محبوبه؛ تهران؛ انتشارات سروش.
- ۷) کوزر، لوییس و روزنبرگ، برنارد؛ (۱۳۷۸)؛ نظریه‌های بنیادی جامعه‌شناسی؛ ترجمه ارشاد فرهنگ؛ تهران؛ نشر نی.

منابع انگلیسی

References

- 1) Atkinson, G.B.J., & Mc carthy, B., & Philips, K.M. (1987). *Studing-Society. An intruduction Social to Science*. Oxford: Oxford university press.
- 2) Brinkerhoff, David, & White, Lynn, K. (1978). "Marital in and economically marginal population." *Journal of marriage and the family*, 40:387-392.
- 3) Bumpass, Larry, L. & Martin, T. (1991). "The impact of family background and early marital factors on marital disruption." *Journal of Family Issues*, 12:22-43
- 4) Conger, R.D., & Elder, J.R.Glen., & etal. (1990). "Linking economic hardship to marital quality and instability." *Journal of marriage and the family*, 52:643-654.
- 5) Crano, William, D., & Arronoff, Joel. (1978). "Across cultural study of expressive and instrumental role complementarity in a family." *American Sociological Review*, 43:463-471.
- 6) Dainton, M., Stafford, M., & Canary, D.J. (1994). "Maintenance strategies and physical affection as predictors of love, linking, and satisfaction in marriage." *Communication Reports*, 89-98.
- 7) Glenn, N.D. (1990). "Quantative research on marital quality in the 1980s: A critical review." *Journal of marriage and the family*, 52:818-831.
- 8) Kinnunen, Ulla., & Pulkkinen. (1998). "Linking economic stress to marital Quality among finish marital couples: mediator effects." *Journal of family Issues*. 19: 705-721.
- 9) Hamilton, Peter. (1988). *Talcott Parsons. London. Routledge*.
- 10) Marks, Stephen, R. (1989). "Toward a systems theory of marital quality." *Journal of marriage and the family*, 51:15-26.
- 11) Oppenheimer, Valerier, K. (1977). "The sociology of woman's Economic role in family." *Journal of marriage and the family*, 62:32-47
- 12) Roach, Arthur, J., Frazier, Larry, P.F., & Bowden, Sharon, R. (1981). "The marital satisfaction scale: Development of a measure for intervention research." *Journal of marriage and the family*, 43: 537-546.
- 13) Sabatelli, Ronald. M. (1988). "Measurement Issues in marital research: A Review and critique of contemporary survey instrument." *Journal of marriage and the family*, 50: 819-915.
- 14) South, Scott, J. & Spitze., Glenna. (1986). "Determinants of divorce over the marital life course." *American sociological Review*, 51:583-590.
- 15) Spanier, G. (1976). "Measuring dyadic adjustment: new scales for assessing the quality of marriage and similar dyads." *Journal of marriage and the family*, 42:15-27.
- 16) Spanier, G., & cole, C. (1979). "Toward clarification and investigation of marital adjustment." *International Journal of Sociology of the family*, 146.
- 17) Tezeng, Jessie, M. & Mare, Robert. (1995). "Labor Market and socioeconomic effects on marital stability." *Journal of marriage and the family*, 24:329-351.
- 18) Wiegel, Daniel. J., & Bllard-Risch, Deborahs. (1999). "How couples maintain marriages: A closer look at self and spouse influences upon the use of maintenance behaviours in marriage." *Family Relations*, 48: 263-270.